

## چگونگی قرابت صوفیه طبقه اول با امامان معصوم (ع)

### با توجه به منابع رجالی و حدیثی: نمونه پژوهی سفیان ثوری

مهدی منتظری\*

حسین عباسی\*\*

محمد بهزاد\*\*\*

#### چکیده

سفیان ثوری از جمله مشایخ اولیه صوفیه است که از طرفی ارتباط با ائمه (ع) از او شخصیتی موجه ساخته و از طرف دیگر وجود تعبیر و مواجهه‌های خاص او با اهل بیت (ع) موجبات سوءتفاهم‌ها و برداشت‌های دیگری شده است. پژوهش حاضر با روش توصیفی و تحلیل داده‌های کتاب‌خانه‌ای و منابع رجالی و حدیثی، به دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش است که: میزان و کیفیت ترابط میان سفیان ثوری با معصومان (ع) چگونه بوده است؟ نتیجه حاصل از این تحقیق، که با بررسی و تحلیل منابع تاریخ تصوف و علم رجال و حدیث حاصل شده، این است که علاوه بر قطعی بودن اختلاف فکری، اعتقادی و سیاسی سفیان ثوری با معصومان (ع)، بنا بر روایات متعدد موجود در منابع موثق، مواجهه او با امامان معصوم (ع) و مخالفت‌های سیاسی و رفتاری‌اش با امامان هم‌عصرش، با نگاه و اعتقاد اهل تصوف درباره قطبیت انسان کامل هم‌عصرش سازگار نیست و با اینکه در قرون میانه اسلامی می‌توان استضعاف را مانعی در استناره حداکثری از مشکات ائمه (ع) دانست، اما در صوفیه طبقه اول و به‌خصوص سفیان ثوری دور از ذهن به نظر می‌رسد.

\* استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه امام حسین (ع)، ایران، تهران (نویسنده مسئول: simorgh.1363@chmail.ir)

\*\* دانش‌آموخته دکتری تصوف و عرفان اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب، ایران، قم (h.abbasi@urd.ac.ir)

\*\*\* استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه امام حسین (ع)، ایران، تهران (mbk60@chmail.ir)

## کلیدواژه‌ها: تشیع، تصوف، سفیان ثوری، امامان معصوم (ع)، مشایخ صوفیه.

### مقدمه

از نظرگاه عرفان و نظام وحدت شخصیه وجود، عالم هستی، تجلی‌گاه حضرت حق است و مخلوقات بسته به سعه وجودی‌شان بازتاب و تجلی اسماء الاهی هستند. برابر این نگاه، کلمه جلاله «الله» جامع جمیع اسماء و صفات الاهی، و انسان کامل نیز آئینه تمام‌نمای این اسم است (ابن عربی، ۱۴۲۹: ۲۸). در واقع، انسان کامل تمام مراتب عالم را در خود متجلی می‌کند و از این بابت، عالم کبیری را در جسمی صغیر گرد می‌آورد. قرابت حقیقی با مراتب وجودی انسان کامل، نشانگر قرابت واقعی با مراتب عالم هستی است. معصومان (ع) نمونه‌های کامل انسانیت و مظهر تام اسماء و صفات الاهی هستند که نزدیک‌بودن به آن‌ها برای انسان کمال و برای پیروانشان حجت موجه و قاطع است.

با این نگاه، امام می‌شود قطب، و مشایخ می‌شوند قطب‌نما. هر چه شیخ و مهتر آن طریقت به مظاهر محیط بر مراتب دون عالم هستی، یعنی امامان معصوم (ع) نزدیک‌تر باشند، انعکاس انوار حق و فیوضات رسیده از مشکات آنان بر مریدان و اهل طریقت بیشتر خواهد بود. از همین منظر است که اتصال خرقة مشایخ، به‌خصوص طبقه اول صوفیه به معصومان (ع)، اهمیت پیدا می‌کند. هم‌عصری، مواجهه، ترابط، تعامل و استتاره مهم به نظر می‌رسد و واردشدن مطالبی که این قرابت را تأیید یا مخدوش کند حساسیت موافق و مخالف را برمی‌انگیزد.

مطابق با نظر تشیع، که مذهبی به‌شدت باطنی و معناگراست، امامان معصوم (ع) از برگزیدگان الاهی و از پیشوایان خاص جامعه (ساسة العباد) در امور دینی و دنیوی‌اند. از همین‌رو پیوند تاریخی و پیروی از گفتار و سیره ایشان، ملاک ارزنده‌ای برای ارزیابی گرایش‌های اعتقادی اشخاص در جریان‌های گوناگون صدر اسلام است. یکی از همین گرایش‌ها، جریان اجتماعی تصوف است که در سده دوم هجری پیدا شد و رشد کرد؛ چنان‌که افرادی همچون سفیان ثوری (متوفای ۱۶۱ ه.ق.) از مشایخ نخست آن به شمار می‌روند.

سفیان ثوری از صوفیان مشهور و از محدثان اهل سنت است که ایشان علم، زهد و دیانت او را بسیار ستوده‌اند و کرامات بسیاری از او نقل کرده‌اند. ارادت برخی به او تا حدی است که وی را تاج دین و دیانت، شمع زهد و هدایت، امام عالم و امیرالمؤمنین حدیث خوانده و از او به بزرگی نام برده‌اند (عطار، ۱۳۸۶: ۴۱۹). وی از شخصیت‌های پیچیده و مبهم تاریخ است که گزارش‌ها و تحلیل‌های گوناگونی درباره‌اش وجود دارد.

به گفته برخی از منابع تاریخی، وی از عالمان بی نظیر علم ظاهر و باطن در روزگار خود و از کاملان در ورع و تقوا بوده است (ابونعیم، بی تا: ۳۵۶/۶؛ عطار، ۱۳۸۶: ۱۹۳).

با توجه به اینکه سفیان ثوری در دوران امامت سه تن از امامان شیعه (امام باقر، امام صادق و امام کاظم (ع)) می زیسته است، این پرسش ها به ذهن می آید که در گزارش ها و منابع تاریخی چه رابطه ای میان او و امامان هم عصرش وجود داشته و آیا در شمار شیعیان، شاگردان و محبان ائمه اطهار (ع) به حساب آمده یا مسیری متفاوت را پیموده است؟ آیا میان ایشان، گفت و گو یا مکاتباتی صورت پذیرفته و آیا اساساً در میان منابع متقدم، شاهی در تأیید یا نفی انتساب او به امامان معصوم (ع) وجود دارد؟ میزان پیروی او از امامان شیعه چه قدر بوده است؟ نگرش نویسندگان صوفیه و غیرصوفیه و عالمان رجال به او چگونه بوده است؟ روایات مرتبط با او چه میزان ارزش و اعتبار دارد؟ این پژوهش در صدد است با بررسی گزارش ها و بهره مندی از منابع متقدم تاریخی، حدیثی و رجالی، بدین پرسش ها پاسخ دهد و روایات راجع به آن را تحلیل کند.

## ۱. نسبت سفیان ثوری با تشیع و امامان شیعه از منظر علما و علم رجال

سفیان بن سعید بن مسروق الثوری (۹۷-۱۶۱ ه.ق.) از بزرگان و علمای اهل سنت در طبقه هفتم به شمار می آید (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۶: ۳۹۴؛ طبری، ۱۴۱۵: ۱۴۱-۱۴۲؛ ابن ندیم، بی تا: ۳۱۵؛ مزی، ۱۴۰۸: ۱۴۹/۱۱). وی از جایگاه و مقام بالایی نزد علمای اهل سنت برخوردار است، تا جایی که برخی از علمای اهل سنت برای توضیح شخصیتش از تعبیری همچون «امام»، «فقیه»، «حجة»، «حافظ»، «ثقة»، «عابد»، «ورع»، «ناسک»، «امین»، «کثیرالحديث» و... استفاده کرده اند (طبری، ۱۳۵۸: ۱۴۱/۱؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۶: ۳۹۴). خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد از ایشان با تعبیر بزرگی یاد می کند (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۱۵۴/۹). یوسف المزی هم در کتاب تهذیب الکمال عبارات فراوانی از بزرگان اهل سنت درباره سفیان ثوری بیان می کند که نشان از احترام و مقام بالای سفیان ثوری نزد آن هاست (مزی، ۱۴۰۸: ۱۴۹/۱۱-۱۶۴). البته گاهی هم عباراتی در کلامشان دیده می شود که حتی با یکی از آن ها می توان در هر شخصیتی تشکیک کرد؛ چنان که ابن حجر در کتاب تدریب التهذیب، پس از تعریف و تمجید از جایگاه و منزلت سفیان ثوری از مدلس بودن سفیان ثوری سخن به میان می آورد (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۶: ۳۹۴).

بنا بر آنچه بیان شد و نیز طبق شواهد متعدد، سفیان ثوری از علمای اهل سنت بوده است؛ از جمله آن شواهد، روایات منقول از سفیان ثوری است که در آن ها خلفای سه گانه اهل سنت را مدح کرده است (خلال،

۱۴۱۰: ۴۰۲/۲). ابن حجر نیز در کتاب صواعق المحرقة روایتی را از سفیان ثوری در ارجحیت و اولویت ابوبکر و عمر نسبت به حضرت علی (ع) در به دست گرفتن خلافت نقل کرده است (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۷: ۴۴/۱ و ۱۱۱). علاوه بر آن، موضع گیری سفیان ثوری در مقابل جنگ های سه گانه حضرت علی (ع) هم نشان از مخالفت ایشان با مشی و عمل حضرت دارد و مؤیدی بر سنی مذهب بودنش است (خلال، ۱۴۱۰: ۱۳۸/۱ و ۱۳۹)؛ البته ذهبی هم به برخی روایات از سفیان ثوری ذکر کرده است که اطمینان به اهل سنت بودن سفیان را دچار تزلزل می کند (ذهبی، ۱۴۱۴: ۲۶۰/۷) و بنا بر تفکرات ذهبی، این مطلب درخور تأمل است.

در مقابل این نظر، سید محسن امین مؤیداتی بر تشیع سفیان ثوری از برخی نقل کرده است (امین، ۱۴۰۶: ۲۶۳/۷). برخی هم صراحتاً به تشیع سفیان ثوری قبل از عزیمتش به بصره قائل شده اند و گفته اند پس از سفر به بصره و ملاقات با برخی اشخاص، از تشیع برگشته است (طبری، ۱۳۵۸: ۱۴۲/۱). برخی هم ایشان را دارای تفکرات شیعی با گرایش های زیدیه می دانند (ابن ندیم، بی تا: ۲۵۳). ابن ابی الحدید هم در کتاب شرح نهج البلاغه عباراتی را نقل می کند که سفیان ثوری زیدی مذهب نبوده است، بلکه محبتی به اهل بیت (ع) داشته و مخالف با ظلم های بنی امیه بوده است (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۳۷۱/۶)؛ البته در همین کتاب، در جایی دیگر، دلایلی بر زیدی بودن سفیان ثوری بیان می کند (همان: ۲۷۴/۱۵)؛ ولی طریحی ایشان را از نیروهای هشام و از شاهدان قتل زید بن علی می داند و از همین مطلب چنین استفاده می کند که سفیان ثوری یا از قاتلان زید بوده یا در قتل زید با قاتلان همکاری داشته، یا آنکه از کسانی بوده که زید را تنها گذاشته و او را یاری نکرده است (طریحی، ۱۳۷۵: ۲۳۸/۳).

شاید بتوان گفت یکی از اموری که سبب شد برخی گمان کنند سفیان ثوری به تشیع گرایش داشته است، مشی زاهدانه اش بود که سبب می شد هر گونه همکاری با خلفا و سلاطین را مذمت کند (ابونعیم، بی تا: ۴۱۷-۴۶) و زیر بار مسئولیت های حکومتی، قضاوت و... نمی رفت و به هنگام مواجهه با خلفای عباسی به تندری با آنها سخن می گفت (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۲۲۸/۱۰).

سفیان ثوری هر چند سنی مذهب بود، ولی چون نامش در سند روایات متعددی وجود دارد عالمان رجالی شیعه نیز او را بررسی کرده اند. برخی از علمای رجال، سفیان بن سعید ثوری و سفیان بن عیینه را شخصیت واحدی می دانند (کشی، ۱۴۰۹: ۳۹۲؛ خویی، ۱۴۱۳: ۱۶۹/۹). این در حالی است که اکثریت قریب

به اتفاق علمای رجال، این دو را شخصیت‌های متفاوتی می‌دانند که با کوچک‌ترین تحقیق، این مطلب به وضوح تأیید می‌شود (استرآبادی، ۱۴۲۲: ۴۲۹/۵؛ مامقانی، ۱۴۳۱: ۶/۳۲-۲۶ و ۴۹-۶۱).

با مراجعه به کتاب‌های رجال شیعه در می‌یابیم که برخی از علمای رجال شیعه فقط به ذکر نام سفیان ثوری بسنده کرده‌اند (طوسی، ۱۴۲۷: ۲۲۰)؛ برخی هم مانند ابن داوود حلی، نام سفیان ثوری را، هم در باب ممدوحان و کسانی که تضعیف نشده‌اند آورده‌اند (ابن داوود حلی، ۱۳۸۳: ۱۷۲) و هم در باب مجروحان و مجهولان (همان: ۴۵۸)؛ برخی هم صراحتاً حکم به شیعه نبودن ایشان داده‌اند (حلی، ۱۳۸۱: ۲۲۸؛ ابن داوود حلی، ۱۳۸۳: ۴۵۸). از ظاهر عبارات خویی در معجم رجال الحديث چنین به دست می‌آید که به دلیل وجود سفیان ثوری در اسناد برخی روایات کتاب تفسیر علی بن ابراهیم، می‌توان به واسطه شمول شهادت علی بن ابراهیم نسبت به وثاقت افراد موجود در اسناد کتابش (قمی، ۱۴۰۴: ۴/۱)<sup>۱</sup> به وثاقت سفیان ثوری قائل شد (خویی، ۱۴۱۳: ۱۶۶/۹). خویی در معجم رجال الحديث از این توثیق عام علی بن ابراهیم، تشیع مشایخ و رجال در سند را نیز استفاده کرده است (همان: ۴۹/۱)؛ البته خویی در اواخر عمرش از برخی دیدگاه‌های مشابه همین دیدگاه عدول کرده است، مانند نظریه وثاقت تمامی روات موجود در اسناد کتاب کامل الزیارات ابن قولویه که در اواخر عمرش از این نظریه برگشته است.

شاید بتوان به نظریه ایشان درباره شهادت علی بن ابراهیم و توثیق عامش این گونه پاسخ داد که شهادت علی بن ابراهیم راجع به وثاقت سفیان ثوری با قطع و یقین حسی نبوده است؛ چراکه فاصله میان زمان حیات آن دو فراوان است. همچنین، علی بن ابراهیم جدای از شهادتش راجع به وثاقت افراد در اسناد روایات کتابش که شامل سفیان ثوری هم می‌شود، هیچ دلیلی برای وثاقت این شخصیت ذکر نمی‌کند و حتی معلوم هم نیست که مراد و منظور علی بن ابراهیم در توثیقش، همه روات در اسناد روایات بوده باشد؛ چراکه شاید منظور او از توثیقش، مشایخ بی‌واسطه بوده، نه تمامی روات در اسناد که در این صورت، این توثیق شامل روات باواسطه، از جمله سفیان ثوری، نمی‌شود. از طرف دیگر، علمای رجال اهل سنت، ایشان را از بزرگان خود شمرده (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۶: ۳۹۴) و او را شخصیتی والا دانسته‌اند (طبری، ۱۳۵۸: ۱۴۱/۱؛ ابن حجر

۱. ففرض الله عز و جل علی نبیه (ص) أن یبین للناس ما فی القرآن من الأحکام والقوانین، والفرائض والسنن، وفرض علی الناس التفقه والتعلیم، والعمل بما فیہ حتی لا یسع أحدا جهله و لا یعذر فی ترکه، ونحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی الینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم، و أوجب ولا ینهم و لا یقبل عمل إلا بهم، و هم الذین وصفهم الله تبارک و تعالی، و فرض سؤلهم و الأخذ منهم.

عسقلانی، ۱۴۰۶: ۳۹۴؛ خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۱۵۴/۹؛ مزی، ۱۴۰۸: ۱۶۴/۱۱-۱۶۹). همچنین، علمای متعددی از شیعه نیز این مطلب را تأیید کرده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره شد.

علی بن ابراهیم، از آن نظر که شخصیت موثق به شمار می‌رود، شهادتش قابلیت اعتبار دارد؛ ولی این شهادت تا زمانی می‌تواند معتبر باشد که شهادت یا دلیلی برخلاف آن نباشد. حال اگر شهادت دیگر، به ادله متقن مستند باشد قطعاً شهادت علی بن ابراهیم کنار گذاشته خواهد شد، چنان‌که برخی از علمای رجال هم با ادله فراوان و متقنی که در این مقاله به بسیاری از آن‌ها اشاره شد، شیعی نبودن و در نتیجه موثق نبودن سفیان ثوری را ثابت کرده‌اند (مامقانی، ۱۴۳۱: ۶/۳۲-۲۶؛ نمازی شاهرودی، ۱۴۱۴: ۸۹/۴).

از مجموع مطالبی که بیان شد، نمی‌توان به گرایش سفیان ثوری به تشیع قائل شد، بلکه گرایش وی به تفکرات اهل سنت نزدیک‌تر است و دیدگاه‌های صریح علمای اهل سنت و شیعه در این باره هم جایی برای تردید باقی نمی‌گذارد. بر همین اساس، همراهی او با برخی تفکرات و جریان‌های شیعی را نیز می‌توان بر همسویی تفکراتش در آن امور خاص یا از باب محبت به اهل بیت (ع) دانست، نه آنکه او را در زمره شیعیان به حساب آورد؛ چنان‌که نمونه‌های متعددی از علمای اهل سنت هم‌عصر امامان معصوم (ع) هم، با آنکه مخالفت‌های واضحی با تفکرات سیاسی و... اهل بیت (ع) داشتند، ولی در ابراز محبت و ارادت به آن بزرگواران کوتاهی نمی‌کردند.

## ۲. نسبت سفیان با تشیع و امامان شیعه از منظر احادیث و روایات

با تکیه بر منابع موجود حدیثی، چیزی که نشان از اثبات قطعی گرایش و اعتقاد سفیان ثوری به تشیع و امامان معصوم (ع) باشد یافت نشد، مگر برخی روایات که نشان از رفت‌وآمد او نزد معصومان (ع) و به‌خصوص امام صادق (ع) است و نیز برخی توصیه‌های اخلاقی و رفتاری معصومان (ع) خطاب به ایشان (ابن‌بابویه، ۱۴۰۳: ۳۸۶؛ اربلی، ۱۳۸۱: ۱۵۶/۲) که این رفتار و شیوه اهل بیت (ع) در مواجهه با مسلمانان، اعم از شیعه و سنی و حتی غیرمسلمانان، مرسوم و معمول بوده و بر کسی پوشیده نیست و نمونه‌های فراوانی از آن‌ها هم در احادیث و روایات متعدد منعکس شده است. همچنین، نمی‌توان برخی از ارتباطات معمولی و حتی گاهی ابراز ارادت‌های سفیان ثوری به اهل بیت (ع) را نیز به دلیل متداول بودن این منش و رفتار میان بزرگان و علمای اهل سنت راجع به امامان معصوم (ع)، دلیلی بر تشیع سفیان دانست؛ زیرا علاوه بر اینکه از برخی روایات می‌توان دست‌کم به عنوان مؤیدی بر شیعه‌نبودن سفیان ثوری بهره جست، می‌توان بعضاً حتی مخالفتش با

اهل بیت (ع) را نیز به دست آورد که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم. روایات موجود در این زمینه چند قسم است:

۱. روایات مربوط به اعتراض سفیان ثوری به نوع پوشش معصوم (ع)
۲. روایات درباره اعتراض سفیان ثوری به رفتار معصوم (ع)
۳. مواضع سفیان ثوری راجع به ولایت امیرالمؤمنین علی (ع)
۴. مذمت شدن عملکرد سفیان ثوری از جانب معصوم (ع)

## ۲. ۱. روایات مربوط به اعتراض سفیان ثوری به نوع پوشش معصوم (ع)

در این باره چهار روایت در منابع روایی وجود دارد که هرچند از لحاظ عبارت متفاوت‌اند، ولی در مجموع مفهوم و محتوای یکسانی دارند. شاید از ظاهر عبارات این روایات چنین به دست آید که سفیان ثوری پرسشگرانه و برای کشف حقیقت و نیز وجود تفاوت میان پوشش امام صادق (ع) با اجدادش، امام (ع) را خطاب قرار داده دلیل پوشیدن لباس فاخر را از ایشان جست‌وجو می‌کند، ولی توجه دقیق‌تر به عبارات وارد شده در برخی از این روایات، پرده از این مطلب برمی‌دارد که لسان سفیان ثوری در این روایات، لسان طعنه و سرزنش است و وی برای وارد کردن ایراد و اشکال به شیوه و روش لباس پوشیدن امام (ع) چنین پرسشی مطرح کرده است. به منظور صحت‌سنجی این مدعا، ادله و مؤیدات موجود در این روایات بررسی می‌شود.

**الف.** روایتی که در کتاب کافی وارد شده است: «سفیان ثوری وارد مجلسی شد که امام صادق (ع) در آن حضور داشت و دید که امام (ع) لباس سفیدی همانند سفیده تخم مرغ یا پوسته نازک داخلی تخم مرغ پوشیده است. پس خطاب به امام صادق (ع) گفت: این لباس، لباس شایسته و مناسب تو نیست!» (کلینی، ۱۴۰۷: ۶۵/۵). از این عبارات، سؤال فهمیده نمی‌شود، بلکه سفیان ثوری با لسان توبیخی یا شاید طعنه و سرزنش در حال خطاب قرار دادن امام (ع) است و از ایشان توضیحی برای عملش می‌خواهد. به عبارت دیگر، عمل و نوع پوشش امام (ع) را صحیح نمی‌داند و آن را اشتباه می‌شمرد. بر اساس همین تلقی اشتباه و

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مُسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ: دَخَلَ سَفْيَانُ الثَّوْرِيُّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقَرَأَ عَلَيْهِ ثِيَابَ بَيْضٍ كَأَنَّهَا غُرْقَى الْبَيْضِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ هَذَا اللَّبَاسَ لَيْسَ مِنْ لِبَاسِكَ فَقَالَ لَهُ أَسْمَعُ مِنِّْي وَعَ مَا أَقُولُ لَكَ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ عَاجِلًا وَ آجِلًا إِنَّ أَنتَ مِتَّ عَلَى السَّنَةِ وَالْحَقُّ وَ لَمْ تَمُتْ عَلَى بَدْعَةٍ أُخْبِرَكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) كَانَ فِي زَمَانٍ مَقْفَرٍ جَدِبَ فَأَمَّا إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا فَاحَقَّ أَهْلِهَا بِهَا أَبْرَارُهَا لَا فُجَارُهَا وَ مُؤْمِنُهَا لَا مُنَافِقُهَا وَ مُسْلِمُهَا لَا كُفَّارُهَا فَمَا أَكْثَرَتْ يَا ثَوْرِي.

قطع و یقین به آن، عملکرد امام (ع) را در معرض اشکال می‌داند و اشتباه می‌پندارد. در ادامه این روایت نیز امام (ع) با تلنگری توبیخ‌گونه («فَمَا أَكْثَرَتْ يَا ثَوْرِي؛ پس چه انکار و اعتراضی (به من) داری ای ثوری؟») می‌کوشد این تلقی اشتباه ایجادشده در ذهن سفیان ثوری را از بین ببرد و پاسخش را بدهد.

افزون بر این دو عبارت روایت، در ادامه روایت نیز عبارات اعتراضی و احتجاجاتی که از جانب مریدان و طرفداران سفیان در آن مجلس، در دفاع از سفیان ثوری و در حضورش، خطاب به امام صادق (ع) صادر شده و نیز پاسخ امام (ع) به ایشان می‌تواند مؤید و قرینه‌ای باشد بر اینکه خطاب سفیان ثوری به امام صادق (ع) در این روایت، پرسش صرف نبوده، بلکه پرسش با چاشنی طعنه یا حتی توبیخ و اعتراض بوده است (همان).<sup>۱</sup>

ب. روایت دیگری در کتاب کافی (همان: ۲/۴۴۲/۶) که در آن علاوه بر برخی ادله و مؤیداتی که در روایت الف بیان شد، برخی از عبارات هست که بهتر می‌تواند بر توبیخی‌بودن رفتار و پرسش سفیان ثوری از امام صادق (ع) دلالت کند؛ چراکه در این روایت به‌وضوح و با صراحت تمام، سفیان ثوری در مواجهه با امام (ع) از واژه «لَا أُوبِخْتَهُ» استفاده کرده که به معنای توبیخ‌کردن است. همچنین، در ادامه روایت، سفیان ثوری به منظور تأیید کلام و ایرادش به نوع پوشش امام (ع)، به سیره حضرت رسول (ص) و نیز حضرت علی (ع) و دیگر اجدادش استناد می‌کند و به زعم خودش، امام (ع) را در تنگنا قرار می‌دهد.

۱. «قَالَ فَأَتَاهُ قَوْمٌ مِمَّنْ يَظْهَرُونَ الزُّهْدَ وَ يَدْعُونَ النَّاسَ أَنْ يَكُونُوا مَعَهُمْ عَلَى مِثْلِ الَّذِي هُمْ عَلَيْهِ مِنَ التَّشَفُّفِ فَقَالُوا لَهُ إِنَّ صَاحِبَنَا حَصِيرٌ عَنْ كَلَامِكَ وَ لَمْ تَحْضُرْ حُجْبُهُ فَقَالَ لَهُمْ فَهَاتُوا حُجْبَكُمْ فَقَالُوا لَهُ إِنَّ حُجْبَنَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُمْ فَأَذِلُّوا بِهَا فَإِنَّهَا أَحَقُّ مَا اتَّبِعَ وَ عَمِلَ بِهِ فَقَالُوا يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مُخْبِرًا عَنْ قَوْمٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ (ص)، وَ يُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ فَمَدَحَ فَعَلَهُمْ وَ قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا فَتَنَحَّى تَكْتَفِي بِهِذَا فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْجُلَسَاءِ إِنَّا رَأَيْنَاكُمْ تَزْهَدُونَ فِي الْأَطْعِمَةِ الطَّيِّبَةِ وَ مَعَ ذَلِكَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْخُرُوجِ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَتَّى تَمْتَعُوا مِنْهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) دَعُوا عَنْكُمْ مَا لَا تَنْتَفِعُونَ بِهِ أَخْبِرُونِي أَيُّهَا النَّفَرُ أَلَكُمْ عِلْمٌ يَنْبَاسِخُ الْقُرْآنُ مِنْ مَنَسُوخِهِ وَ مُحْكَمِهِ مِنْ مُتَشَابِهِهِ الَّذِي فِي مِثْلِهِ ضَلَّ مَنْ ضَلَّ وَ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ».

۲. «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ بُنْدَارٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ رَفَعَهُ قَالَ: مَرَّ سَفْيَانُ الثَّوْرِيُّ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَقَرَأَ آيَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَ عَلَيْهِ ثِيَابٌ كَثِيرَةٌ الْقِيَمَةُ حَسَنٌ فَقَالَ وَاللَّهِ لَا يَتَّبِعُهُ وَ لَا يُبِخْتُهُ فَدَنَا مِنْهُ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَيْسَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِثْلَ هَذَا اللَّبَاسِ وَ لَا عَلَى (ع) وَ لَا أَحَدٌ مِنْ آبَائِكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي زَمَانٍ قَدَّرَ مَقْتَرٌ وَ كَانَ يَأْخُذُ لِقَتَرِهِ وَاقْتِدَارِهِ وَ إِنَّ الدُّنْيَا بَعْدَ ذَلِكَ أَرْحَتْ عَزَالِيهَا فَأَحَقُّ أَهْلِهَا بِهَا أَبْرَارُهَا ... وَ نَحْنُ أَحَقُّ مِنْ أَحَدٍ مِنْهَا مَا أَعْطَاهُ اللَّهُ غَيْرَ آتِي يَا ثَوْرِي مَا تَرَى عَلَى مِنْ ثَوْبٍ إِنَّمَا أَلْبَسُهُ لِلنَّاسِ ثُمَّ اجْتَذَبَ يَدَ سَفْيَانَ فَجَرَّهَا إِلَيْهِ ثُمَّ رَفَعَ الثَّوْبَ الْأَعْلَى وَ أَخْرَجَ ثَوْبًا تَحْتَ ذَلِكَ عَلَى جِلْدِهِ غَلِيظًا فَقَالَ هَذَا أَلْبَسُهُ لِنَفْسِي وَ مَا رَأَيْتُهُ لِلنَّاسِ ثُمَّ جَذَبَ ثَوْبًا عَلَى سَفْيَانَ أَعْلَاهُ غَلِيظٌ حَشِينٌ وَ دَاخِلُ ذَلِكَ ثَوْبٌ لَيْنٌ فَقَالَ لَيْسَتْ هَذَا الْأَعْلَى لِلنَّاسِ وَ لَيْسَتْ هَذَا لِنَفْسِكَ تَسْرُهَا».



البته امام (ع) هم پس از پاسخ‌گویی و بیان دلیل تفاوت نوع پوشش با سیره اجدادش، با عباراتی توییح‌گونه، در این نوع تفکر سفیان راجع به ممنوعیت استفاده انسان‌های مؤمن از نعمت‌های خداوند تشکیک می‌کند و در ادامه لباس بالایی خودش را کنار می‌زند و لباس زیرینش را به او نشان می‌دهد که لباسی خشن و ضخیم بود و خطاب به سفیان می‌فرماید: «این لباس ضخیم و خشن را برای خودم و نفسم پوشیده‌ام (تا نفسم به راحتی عادت نکند) ولی مردم آن را نمی‌بینند». سپس امام (ع) لباس بالایی سفیان ثوری را، که لباس ضخیم و خشنی بود، کنار زد که در زیرش لباس نرم و راحتی پوشیده بود و خطاب به سفیان فرمود: «این لباس بالایی و خشن را برای حرف و خوشایند مردم پوشیده‌ای و آن لباس زیرین را برای راحتی و شادمانی خودت پوشیده‌ای». نوع مواجهه امام (ع) با سفیان ثوری، بنا بر ظاهر روایت، نشان از آن دارد که امام (ع) این کار را برای پرده‌برداری از نیت ریاکارانه سفیان ثوری انجام داده است؛ چنانکه در خود متن روایت هم از قول امام (ع)، خطاب به سفیان ثوری، بدان اشاره شده است که این نوع پوشش تو برای جلب نظر و نشان‌دادن به مردم است.

ج. روایتی در کتاب رجال کشی (کشی، ۱۴۰۹: ۳۹۳)<sup>۱</sup> که شاید بتوان با تکلف و سخت‌گیری، عبارات سفیان ثوری در این روایت را فراتر از پرسشی ساده دانست؛ ولی همان‌گونه که در توضیحات ابتدایی این بخش بدان اشاره شد، ظاهر روایت این است که سفیان ثوری با لسان پرسشی و به منظور کشف حقیقت و نیز وجود تفاوت میان پوشش امام (ع) با اجدادش، امام (ع) را خطاب قرار داده، و دلیل پوشیدن لباس فاخر را از ایشان جست‌وجو می‌کند و چیزی بیش از این، از ظاهر روایت فهمیده نمی‌شود.

د. در روایت چهارم، نقل شده در کتاب دعائم الإسلام (ابن حیون مغربی، ۱۳۸۵: ۱۵۵/۲)<sup>۲</sup> نیز پس از آنکه سفیان ثوری به تفاوت نوع پوشش امام (ع) با حضرت علی (ع) اشاره می‌کند، امام (ع) قبل از پاسخ به

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ مُسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ إِشْكِيْبٍ، قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمَوْزَوِي، عَنْ يُوسُفَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَمْرٍ، قَالَ، سَمِعْتُ بَعْضَ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) يُحَدِّثُ: أَنَّ سُفْيَانَ الثَّوْرِي دَخَلَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَ عَلَيْهِ ثِيَابٌ جَيَادٌ، فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ أَبَاءَكَ لَمْ يَكُونُوا يَلْبَسُونَ مِثْلَ هَذِهِ الثِّيَابِ فَقَالَ إِنَّ أَبَائِي (ع) كَانُوا فِي زَمَانٍ مُقْفِرٍ مُقْتَرٍ، وَ هَذَا زَمَانٌ قَدْ أَزَحَتْ الدُّنْيَا عَزَالِيهَا، فَأَحَقُّ أَهْلِهَا بِهَا أَبْرَارُهُمْ».

۲. «وَعَنْهُ (ع) أَنَّ سُفْيَانَ الثَّوْرِي دَخَلَ عَلَيْهِ فَرَأَى عَلَيْهِ ثِيَابًا زَفِيْعَةً فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْتَ تُحَدِّثُنَا عَنْ عَلِيٍّ (ع) أَنَّهُ كَانَ يَلْبَسُ الْحَشِينَ مِنَ الثِّيَابِ وَ الْكَزْبِيْسَ وَ أَنْتَ تَلْبَسُ الْقَوْهِي وَ الْمَزْوِي فَقَالَ وَيَحْكُ يَا سُفْيَانُ إِنَّ عَلِيًّا (ع) كَانَ فِي زَمَنِ صَنِيقٍ وَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ وَسَّعَ عَلَيْنَا وَ يَسْتَحَبُّ لِمَنْ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَنْ يَرَى أَثَرَ ذَلِكَ عَلَيْهِ».

او از عبارت «وَيَحْكُ يَا سُفْيَانُ» استفاده می‌کند که عبارتی توییخی به شمار می‌رود. واژه «وَيَحْكُ» معمولاً در جایی به کار می‌رود که شخصی که خطاب قرار گرفته، عملی را انجام داده یا کلامی را بیان کرده که دست‌کم در نظر گوینده آن واژه، اشتباه و باطل بوده است. بر همین اساس، در این روایت نیز همانند روایت قبل، شاید نتوان بدون سخت‌گیری و تکلف، از کلام سفیان ثوری چیزی بیش از پرسشی برداشت کرد که برای کشف حقیقت صادر شده است.

به هر حال، از فضای حاکم بر این دسته از روایات و نیز به استناد برخی از عبارات موجود در این روایات می‌توان این مطلب را استفاده کرد که سفیان ثوری به دلیل برخی تفکراتش با امام صادق (ع) مخالفت داشته، نه مخالفتی که صرفاً در اعتقاد و فکرش بوده، بلکه این اختلاف از جانب سفیان ثوری به صورت عملی و زبانی نیز اعلان و اظهار شده و اعتراض وی به رفتار و عملکرد امام صادق (ع) را در بر داشته و حتی کوشیده است امام (ع) را به هنگام پاسخ‌گویی در تنگنا قرار دهد و همین سبب شده است امام (ع) نیز سفیان را به دلیل اعتقاد به این تفکرات اشتباه توبیخ کند.

در روایت اول کتاب کافی به دلیل وجود مسعدة بن صدقه در سند روایت، که وثاقتش محل تضارب آرا و بحث است (طوسی، ۱۴۲۷: ۱۴۶؛ حلی، ۱۳۸۱: ۲۶۰؛ ابن داوود حلی، ۱۳۸۳: ۳۴۴؛ مامقانی، ۱۴۳۱: ۲۱۲/۳)<sup>۱</sup> و نیز بعیدبودن ملاقات هارون بن مسلم و مسعدة بن صدقة (نجاشی، ۱۴۰۷: ۴۱۵ و ۴۳۸)<sup>۲</sup> سند روایت در معرض خدشه است؛ هرچند می‌توان این مشکل را با نقل هارون بن مسلم از کتاب مسعدة بن صدقة حل کرد. همچنین، بر اساس شهادت کلینی راجع به قطعی بودن صدور روایات موجود در کتاب کافی از اهل بیت (ع) نیز می‌توان از این روایت بهره جست. روایت دوم کتاب کافی هم به دلیل وجود شخصیتی به نام محمد بن علی، معروف به ابوسمینه که از شخصیت‌های تضعیف‌شده در کتب رجالی است (مامقانی، ۱۴۳۱: ۱۵۱/۳) و نیز مرفوعه‌بودن روایت چه‌بسا از نظر سندی در معرض اشکال باشد. البته، طبق آنچه در روایت قبل نیز بیان شد، یعنی بر اساس شهادت کلینی راجع به قطعی بودن صدور روایات موجود در کتاب کافی از

۱. شیخ طوسی و علامه حلی فقط به بتری یا عامی بودن ایشان اشاره کرده‌اند. ابن داوود حلی هم ایشان را به همین دلیل تضعیف کرده، ولی مامقانی صراحتاً به دلایل متعدد به وثاقت ایشان قائل شده و در ادله قائلان به ضعف تشکیک کرده است.

۲. زیرا مسعدة بن صدقة تا زمان امام کاظم (ع) را درک کرده است، ولی هارون بن مسلم از اصحاب امامان هادی و حسن عسکری (ع) محسوب می‌شود.

اهل بیت (ع) می‌توان از این روایت هم استفاده کرد. سند روایت کتاب رجال کشی نیز به دلیل وجود شخصیتی به نام حسن بن حسین المروزی، که شخصیتی مجهول الحال است، و نیز به دلیل ارسال روایت می‌تواند در معرض خدشه قرار گیرد. همچنین، سند روایت چهارم، که در کتاب دعائم الإسلام نقل شده، نیز به دلیل نداشتن سند و ارسال آن می‌تواند در معرض اشکال قرار گیرد.

بنا بر آنچه بیان شد، روایاتی که در این بخش به آن استناد شد، از نظر سندی اشکالاتی دارد. البته می‌توان برای برون رفت از برخی از این اشکالات، راه‌حلهایی مطرح کرد، ولی شاید بتوان بدون حل این اشکالات هم از این روایات بهره گرفت؛ به این صورت که به دلیل تعدد نقل این واقعه (اعتراض سفیان ثوری به امام صادق (ع) راجع به نوع پوشش) به واسطه افراد متعدد در سه سند مختلف، علاوه بر روایت مرسله موجود در کتاب دعائم الاسلام، توطأ بر کذب در این مطلب بعید به نظر می‌رسد؛ یعنی بعید است که این افراد مختلف در سه سند متفاوت با یکدیگر همدستی کرده باشند تا این واقعه غیر واقعی و کذب را نقل کنند؛ بر همین اساس، کذب بودن اصل وقوع این رویداد اگر محال نباشد بعید به نظر می‌رسد. از این رو می‌توان به مطالب مشترک بیان شده در این روایات، که همان اعتراض سفیان ثوری به امام (ع) و نیز پاسخ توبیخ گونه امام (ع) به سفیان ثوری است، استناد کرد و از آن بهره جست.

بر این اساس، اختلاف فکری سفیان ثوری و امام (ع) در موضوع پوشش کاملاً مشهود است و این گونه اعتراض و رفتار با امام (ع) که با چاشنی طعنه و توبیخ و در منگنه قراردادن امام (ع) همراه است، از کسی که خود را شیعه معصومان (ع) بشمرد و عملکرد آن‌ها را بر اساس شریعت، عقلانیت و حقیقت بداند، بعید به نظر می‌رسد؛ البته علاوه بر معمول و مرسوم بودن پرسش‌های متعدد شیعیان در موضوعات مختلف از معصومان (ع)، ابراز سلايق و دیدگاه‌های مخالف با دیدگاه معصومان (ع) در برخی امور حکومتی و... نیز میان اصحاب نزدیک ایشان متداول بوده است، ولی همان‌طور که اشاره شد، اگر سؤالات از معصوم و اعتراضات به او طعنه آمیز، توبیخ گونه و با اوصافی از این قبیل باشد، از روح تشیع به دور است.

## ۲.۲. روایات درباره سؤال و اعتراض سفیان ثوری راجع به عملکرد معصوم (ع)

در این باره چند روایت وجود دارد، از جمله:

الف. روایتی در کتاب کافی (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۰۴/۴-۴۰۵)<sup>۱</sup> که در آن سفیان ثوری از امام صادق (ع) درباره نحوه عملکرد پیامبر (ص) در استلام حجرالاسود به هنگام طواف کعبه می پرسد و پس از دریافت پاسخ خود از حضرت و با دیدن تفاوت عملکرد امام صادق (ع) با پیامبر (ص) در این باره به آن اعتراض می کند و دلیلش را از حضرت جویا می شود که حضرت هم دلیلش را بیان می فرماید. ظاهر این روایت صرفاً پرسش و پاسخی است که میان سفیان ثوری و امام صادق (ع) رد و بدل شده و چیزی بیش از آن به نظر نمی رسد.

ب. روایتی در الاصول ستة عشر (عده ای از علما، ۱۳۶۳: ۲۹۴-۲۹۵)<sup>۲</sup> که در آن سفیان ثوری با عبارت «بَلَّغَنِي» و تکرار استفاده از آن، در مخاطب قراردادن امام صادق (ع) که از ظاهرش شاید بتوان سؤال از موضع بالا یا اعتراض و اشکال به امام صادق (ع) را به دست آورد، دلیل اختلاف در عملکرد حضرت (ع) با پیامبر (ص) در برخی از اعمال حج را جویا می شود و امام (ع) هم دلیل این اختلاف ظاهری را برای سفیان بیان می فرماید.

شاید کسی بگوید منظور سفیان از این پرسش ها صرفاً کشف حقیقت بوده است، ولی باید گفت استفاده از واژه «بَلَّغَنِي» (که به معنای «به من رسیده» است) در ابتدای پرسش ها این مطلب را در ذهن ایجاد می کند که نزد سفیان ثوری، اشتباه حضرت (ع) و مخالفتش با شیوه و روش پیامبر (ص) مسجل و قطعی بوده و ایشان برای گرفتن توضیح یا اشکال و اعتراض به حضرت (ع) این گونه پرسش و گفت و گو کرده است. اگر هم به این مطالب قائل نشویم باید گفت کسی که شیعه باشد، در مقابل امام (ع) دقت بیشتری در استخدام

۱. «عَلَيْ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْقُضَلِيِّ بْنِ شاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَبَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: كُنْتُ أَطُوفُ وَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ قَرِيبٌ مِنِّي فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَصْنَعُ بِالْحَجَرِ إِذَا انْتَهَى إِلَيْهِ فَقُلْتُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَسْتَلِمُهُ فِي كُلِّ طَوَافٍ قَرِيبَةً وَ نَافِلَةً قَالَ فَتَخَلَّفَ عَنِّي قَلِيلًا فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى الْحَجَرِ جُرْتُ وَ مَسَيْتُ فَلَمْ أَسْتَلِمْهُ فَلَحِقَنِي فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَلَمْ تُخْبِرْنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) كَانَ يَسْتَلِمُ الْحَجَرَ فِي كُلِّ طَوَافٍ قَرِيبَةً وَ نَافِلَةً قُلْتُ بَلَى قَالَ فَقَدْ مَرَرْتُ بِهِ فَلَمْ تَسْتَلِمْ فَقُلْتُ إِنَّ النَّاسَ كَانُوا يَرَوْنَ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) مَا لَا يَرَوْنَ لِي وَ كَانَ إِذَا انْتَهَى إِلَى الْحَجَرِ أَفْرَجُوا لَهُ حَتَّى يَسْتَلِمَهُ وَ إِنِّي أَكْرَهُ الرِّحَامَ».

۲. «عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: دَخَلَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ بَلَّغَنِي أَنْكَ صَنَعْتَ أَشْيَاءَ خَالَفْتَ فِيهَا النَّبِيَّ (ص)، قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: بَلَّغَنِي أَنْكَ أَحْرَمْتَ مِنَ الْجُحْفَةِ وَ أَحْرَمَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِنَ الشَّجَرَةِ، وَ بَلَّغَنِي أَنْكَ لَمْ تَسْتَلِمِ الْحَجَرَ فِي طَوَافِ الْقَرِيبَةِ وَ قَدْ اسْتَلِمَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص)، وَ بَلَّغَنِي أَنْكَ تَرَكْتَ الْمُنْحَرَ وَ نَحَرْتَ فِي دَارِكَ، قَالَ: قَدْ فَعَلْتُ، قَالَ: فَقَالَ، وَ مَا دَعَاكَ إِلَى ذَلِكَ؟ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَقَّتَ الْجُحْفَةَ لِلْمَرِيضِ وَ الضَّعِيفِ، فَكُنْتُ قَرِيبَ الْعَهْدِ بِالْمَرَضِ فَأَخْبَيْتُ أَنْ أَخَذَ بِرُحْصِ اللَّهِ. وَ أَمَّا اسْتِلَامُ الْحَجَرِ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَفْرَجُ لَهُ وَ أَنَا لَا يَفْرَجُ لِي. وَ أَمَّا تَرْكِي الْمُنْحَرَ وَ نَحْرِي فِي دَارِي فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: مَكَّةُ كُلُّهَا مُنْحَرٌ فَحَيْثُ نَحَرْتَ أُجْزَأَكَ».

کلمات و واژه‌ها به خرج می‌دهد و در این پرسش و پاسخ هم سفیان ثوری می‌توانست سؤالش را با عبارات دیگر و بهتری بپرسد.

ج. روایتی در کتاب التوحید (ابن بابویه، ۱۳۹۸: ۱۷۹-۱۸۰)<sup>۱</sup> که در این روایت هم سفیان ثوری به محل نمازگزاردن امام کاظم (ع) ایراد می‌گیرد و امام (ع) هم پاسخ او را می‌دهد.

هر چند نمی‌توان بدون تکلف و سخت‌گیری، از هر کدام از روایت‌های اول و سوم، چیزی غیر از سؤال از معصوم (ع) به دست آورد، ولی از مجموع ظاهر روایت اول و دوم و نیز با انضمام و قرینه قراردادن روایت دسته قبل که درباره اعتراضات سفیان ثوری به پوشش امام (ع) بود، می‌توان این مطلب را استفاده کرد که سفیان ثوری، دانسته‌ها، شنیده‌ها و برداشت‌هایش از دین و سنت پیامبر را ملاک و معیار قرار می‌داده و مبتنی بر همان نیز، عملکردش را صحیح می‌پنداشته و به همین دلیل هر آنچه را با دانسته‌ها، برداشت‌ها و عملکردش مخالف بوده است (همان‌گونه که روایت دوم ظهور بیشتری راجع به آن دارد)، اشتباه و خطا می‌شمرده و از این منظر کسی را هم مستثنا نمی‌دانسته است، تا جایی که در قبال امامان معصوم (ع) نیز همین رویه و منش را داشته است. در حالی که شیعیان، تفکرات، اعمال و رفتارشان را به منظور صحت‌سنجی به محضر اهل بیت (ع) عرضه می‌کردند تا از صحت و سقم آن مطلع شوند و در صورت نادرستی عملکردشان، شکل صحیح آن را از اهل بیت (ع) بپرسند و بیاموزند.

نکته‌ای که در اینجا باقی می‌ماند، بررسی سندی این دسته از روایات است. روایت اول که از کتاب کافی نقل شده بود و نیز روایت سوم که در کتاب التوحید شیخ صدوق وارد شده بود، صحیح‌اند و از این نظر اشکالی به آن‌ها وارد نیست؛ ولی روایت دوم که در کتاب الاصول سته عشر وارد شده از نظر سندی اشکال دارد.

به هر حال، آنچه از مجموع این سه روایت، به خصوص با انضمام و قرینه قراردادن روایات دسته قبل به روایات این دسته به دست می‌آید، این است که شیوه و روش مواجهه و گفت‌وگوی سفیان ثوری با امامان (ع)، شیوه صحیح متوقع از مسلمان شیعی که خود را مطیع اهل بیت (ع) و نیازمند به فراگیری دین از محضر آن‌ها می‌داند، نیست، آن هم اهل بیتی که مفسران حقیقی قرآن و تبیین‌کنندگان حقیقی اسلام ناب و احکام الهی هستند.

۱. «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ: رَأَى سُفْيَانُ الثَّوْرِيَّ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ (ع) وَهُوَ غُلَامٌ يُصَلِّي وَالنَّاسُ يَمْرُؤْنَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ النَّاسَ يَمْرُؤُونَ بِكَ وَهُمْ فِي الطَّوَابِ فَقَالَ (ع) الَّذِي أَصَلَّى لَهُ أَقْرَبَ إِلَيَّ مِنْ هَؤُلَاءِ».

### ۳.۲. مواضع سفیان ثوری راجع به ولایت امیرالمؤمنین علی (ع)

درباره این بحث نیز چند روایت وجود دارد، از جمله:

**الف.** روایتی در رجال کشی (کشی، ۱۴۰۹: ۳۹۳-۳۹۷)<sup>۱</sup> که در آن گروهی که برای فراگرفتن حدیث خدمت امام صادق (ع) رسیده بودند روایاتی را که از دیگران شنیده بودند نیز به دستور امام صادق (ع) برای ایشان نقل کردند. این گروه در حین نقل روایاتی که از دیگران شنیده بودند، روایاتی را که از سفیان ثوری شنیده بودند نیز نقل کردند که در بعضی از این روایات، مطالب کذبیه به امامان (ع) نسبت داده شده که بعضی از آن‌ها درباره عملکرد آن بزرگواران و بعضی هم راجع به فضیلت و برتری جایگاه برخی از صحابه پیامبر (ص) نسبت به حضرت علی (ع) است. سند این روایت به دلیل وجود برخی اشخاص در آن، میان علمای رجال محل بحث است (طوسی، ۱۴۲۷: ۳۶۵؛ خویی، ۱۴۱۳: ۱۵۴/۱۸ و ۲۵۹/۱۱؛ نجاشی، ۱۴۰۷:

۱. «وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي مُحَمَّدٍ جَبْرِ بْنِ أَحْمَدَ الْفَارِسِيِّ بِحُطَّهِ، حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الْكُوفِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاكِدٍ، عَنْ مَيْمُونِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: أَتَى قَوْمٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَسْأَلُونَهُ الْحَدِيثَ مِنَ الْأَمْصَارِ، وَأَنَا عَنْدَهُ، فَقَالَ لِي: أَتَعْرِفُ أَحَدًا مِنَ الْقَوْمِ قُلْتُ لَا، فَقَالَ فَكَيْفَ دَخَلُوا عَلَيَّ قُلْتُ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ يَطْلُبُونَ الْحَدِيثَ مِنْ كُلِّ وَجْهِ لَا يَبَالُونَ مِمَّنْ أَخَذُوا الْحَدِيثَ، فَقَالَ لِرَجُلٍ مِنْهُمْ: هَلْ سَمِعْتَ مِنْ غَيْرِي مِنَ الْحَدِيثِ قَالَ نَعَمْ، قَالَ: فَحَدَّثَنِي بِبَعْضِ مَا سَمِعْتُ... قَالَ حَدَّثَنِي سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: النَّبِيُّ كُلُّهُ حَلَالٌ إِلَّا الْخَمْرَ، ثُمَّ سَكَتَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) زِدْنَا! قَالَ حَدَّثَنِي سُفْيَانُ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ لَا يَمْسُحُ عَلَى خُفِّهِ فَهُوَ صَاحِبٌ بِدْعَةٍ، وَمَنْ لَمْ يَشْرَبِ النَّبِيذَ فَهُوَ مُبْتَدِعٌ، وَمَنْ لَمْ يَأْكُلِ الْحَبْرِيَّ وَطَعَامَ أَهْلِ الدِّمَةِ وَذَبَابِهِمْ فَهُوَ ضَالٌّ، أَمَّا النَّبِيذُ فَقَدْ شَرِبَهُ عُمَرُ بْنُ الْكَوْفَةِ، وَأَمَّا الْمَسْحُ عَلَى الْخُفِّينِ: فَقَدْ مَسَحَ عُمَرُ عَلَى الْخُفِّينِ ثَلَاثًا فِي السَّفَرِ وَيَوْمًا وَ لَيْلَةً فِي الْحَضَرِ، وَأَمَّا الذَّبَابُ: فَقَدْ أَكَلَهَا عَلِيُّ (ع) فَقَالَ كُلُّوْهَا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: الْيَوْمَ أَجَلَ لَكُمْ الطَّبِيبَاتِ وَطَعَامَ الَّذِينَ أَوْثُوا الْكِتَابَ جَلَّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ جَلَّ لَهُمْ، ثُمَّ سَكَتَ... قَالَ حَدَّثَنِي سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنِّكِ، أَنَّهُ رَأَى عَلِيًّا (ع) عَلَى مِثْرِ الْكُوفَةِ وَهُوَ يَقُولُ: لَيْنَ أَتَيْتُ بِرَجُلٍ يَفْضُلُنِي عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ لَا جُلْدَ لَهُ حَدِّ الْمُثَنِّكِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) زِدْنَا! فَقَالَ حَدَّثَنِي سُفْيَانُ، عَنْ جَعْفَرٍ، أَنَّهُ قَالَ حُبُّ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ إِيمَانٌ وَبُغْضُهُمَا كُفْرٌ... قَالَ حَدَّثَنِي سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، عَنْ الْحَسَنِ، أَنَّ أَبَا بَكْرٍ أَمَرَ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ أَنْ يَضْرِبَ عُنُقَ عَلِيٍّ (ع) إِذَا سَلَّمَ مِنْ صَلَاةِ الصُّبْحِ، وَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ سَلَّمَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ، ثُمَّ قَالَ يَا خَالِدُ لَا تَفْعَلْ مَا أَمَرْتُكَ! قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) زِدْنَا! قَالَ حَدَّثَنِي نَعِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، أَنَّهُ قَالَ: وَدَّ عَلِيٌّ بَنِي أَبِي طَالِبٍ أَنَّهُ يَنْخِلَاتِ يَتَّبِعُ يَسْتَظِلُّ بِظِلِّهِمْ وَيَأْكُلُ مِنْ حَشْفِهِمْ وَلَمْ يَشْهَدْ يَوْمَ الْجَمَلِ وَلَا التَّهْرُوتَانِ، وَحَدَّثَنِي بِهِ سُفْيَانُ... قَالَ حَدَّثَنِي سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، أَنَّ عَلِيًّا (ع) لَمَّا قَتَلَ أَهْلَ صِفِّينَ، بَكَى عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ: جَمَعَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فِي الْجَنَّةِ. قَالَ، فَصَاقَ بِي الْبَيْتُ وَعَرَفْتُ وَكِدْتُ أَنْ أَخْرُجَ مِنْ مَسْكِي، فَأَرَدْتُ أَنْ أَقُومَ إِلَيْهِ وَأَتَوَطَّأَهُ، ثُمَّ ذَكَرْتُ عَمْرَةَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَكَنَفْتُ... وَفَاقَ الْقَوْمُ فَانْصَرَفُوا... ثُمَّ إِنَّهُ خَرَجَ وَوَجْهُهُ مُنْقَبِضٌ، قَالَ: أَمَا سَمِعْتَ مَا يَحْدُثُ بِهِ هَؤُلَاءِ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ مَا هَؤُلَاءِ وَمَا حَدِيثُهُمْ قَالَ: أَعْجَبَ حَدِيثُهُمْ، كَانَ عِنْدِي الْكَذِبُ عَلَى وَالْحِكَايَةُ عَنِّي مَا لَمْ أَقُلْ وَلَمْ يَسْمَعْهُ عَنِّي أَحَدٌ».

۱۱۸؛ مظاهری، ۱۴۲۸: ۲۳۱).<sup>۱</sup> هرچند می‌توان به واسطهٔ وجوهی بر برخی از این اشکالات غلبه کرد، ولی این وجوه نمی‌تواند این سند را به کلی تصحیح کند.

ب. خبری که در کتاب المسترشد فی امامة علی بن ابی طالب (ع) وارد شده و در آن از سفیان ثوری چنین نقل شده است که علی بن ابی طالب (ع) بافضیلت‌ترین صحابهٔ پیامبر (ص) بوده است (طبری آملی، ۱۴۱۵: ۲۸۵-۲۸۴).<sup>۲</sup> مدلول این خبر نشان از نزدیک‌بودن تفکرات سفیان ثوری به اعتقادات شیعه است، ولی دلالت بر آن ندارد که سفیان ثوری به جانشینی بلافصل علی بن ابی طالب و دیگر ائمه (ع) بعد از پیامبر (ص) قائل است. همچنین، این روایت به دلیل وجود شخصیتی به نام معمر بن راشد، که از نظر علمای رجال شیعه شخصیتی مجهول به شمار می‌آید (مامقانی، ۱۴۳۱: ۲۳۴/۳)، از نظر سندی ضعیف است. البته دربارهٔ ایشان در میان علمای رجال اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد (مزی، ۱۴۰۸: ۳۰۶-۳۱۱).

ج. روایت دیگری در کتاب المسترشد (طبری آملی، ۱۴۱۵: ۲۸۵)<sup>۳</sup> که از آن چنین به دست می‌آید که سفیان ثوری شیخین را در فضیلت، هم‌ردیف و حتی بالاتر از علی بن ابی طالب (ع) می‌دانسته است. سند این خبر نیز به دلیل وجود افرادی همچون موسی بن قیس، که راوی این خبر است، محل خدشه و اشکال است؛ هرچند از مجموع دیدگاه‌های علمای رجال اهل سنت، وثاقتش نزد آنان به دست می‌آید (مزی، ۱۴۰۸: ۱۳۵)، ولی شخصیتی مجهول نزد علمای رجال شیعه دارد (نمازی شاهرودی، ۱۴۱۴: ۲۹). از این‌رو برخی از علمای شیعه برای تبیین شخصیت ایشان به مباحث بیان‌شده در کتب اهل سنت استناد کرده‌اند (مظفر، ۱۴۲۶: ۷۱/۴؛ شوشتری، ۱۴۱۰: ۲۹۶/۱۰). شخصیت دیگری که در سند این خبر وجود دارد عبدالله بن موسی است که این شخصیت نیز همانند موسی بن قیس مجهول‌الحال است.

۱. مانند محمد بن الفضیل الکوفی که شیخ طوسی او را تضعیف کرده، و خوبی به وثاقت وی قائل شده است. همچنین، مانند عبدالله بن عبدالرحمن که عدهٔ کثیری از علما، مانند نجاشی و خوبی، ایشان را تضعیف کرده‌اند و مظاهری هم به وثاقت وی قائل شده است.

۲. «وَرَوَى عَبْدُ الرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، قَالَ: سَمِعْنَا سُفْيَانَ الثَّوْرِيَّ إِلَى مَوْضِعِ ذِكْرِهِ عِنْدَ خُرُوجِهِ مِنْ عِنْدِنَا، فَقُلْتُ: ... فَمَنْ أَفْضَلُ أَصْحَابِ النَّبِيِّ (ص) عِنْدَكَ؟، فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع)».

۳. «وَرَوَى أَبُو نَعِيمٍ، وَعُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، قَالَا: قَالَ مُوسَى بْنُ قَيْسٍ: أَتَيْتُ سُفْيَانَ بْنَ سَعِيدٍ الثَّوْرِيَّ فِي يَوْمٍ مَطِيرٍ، فَقُلْتُ: ... فَأَخْبَرَنِي مَنْ تَفَضَّلَ؟ قَالَ: أَنْتَ لَمْ تَفْضَلْ؟ قُلْتُ: عَلِيًّا، قَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ، إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَلِجَ الْجَنَانَ ثَلَاثًا قَالَ: وَ سَمِعْتُ أَبَا نَعِيمٍ، وَقَدْ سَأَلَهُ رَجُلٌ يَوْمًا، فَقَالَ: يَا أَبَا نَعِيمٍ مَنْ تَفَضَّلَ، قَالَ: كَانَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيَّ، يُقَدِّمُ السَّيِّئِينَ».

د. روایت مسجد خیف که کلینی آن را در کتاب کافی نقل کرده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۰۳/۱-۴۰۴).  
در این روایت، شخصی نقل می‌کند در دیداری که به همراه سفیان ثوری با امام صادق (ع) داشته‌اند، سفیان ثوری از امام صادق (ع) خواسته است خطبه مسجد خیف پیامبر (ص) را برای آن‌ها نقل کند، ولی چون در این خطبه عباراتی وجود داشت که بر جایگاه و مقام اهل بیت (ع) در میان امت پیامبر (ص) دلالت می‌کرد و نیز دلالت روایت بر ناشایستگی دیگران برای امامت میان مسلمانان، سفیان ثوری آنچه روایت را در آن نوشته بود پاره کرد و از همراهش نیز خواست که این روایت را برای دیگران نقل نکنند. این روایت صراحتاً بر مخالفت سفیان ثوری با اختصاص امر خلافت و امامت به ائمه (ع) دلالت دارد؛ البته راوی بدون واسطه این خبر (رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ) شخصیتی است که از نظر هویت مجهول است. لذا این روایت از نظر سندی ضعیف به شمار می‌آید؛ هرچند مبتنی بر شهادت کلینی راجع به صدور روایات موجود در کتاب کافی از جانب ائمه (ع)، در صورت مخالف نبودن روایت با نصوص و ادله قطعی دیگر، حتی در صورت اشکال سندی هم می‌توان روایت را اخذ کرد و از آن بهره جست.

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مُسْكِينٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ قَالَ: قَالَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ إِذْ هَبْتُ بِنَا إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ فَذَهَبْتُ مَعَهُ إِلَيْهِ فَوَجَدْنَاهُ قَدْ رَكِبَ دَابَّتَهُ فَقَالَ لَهُ سُفْيَانُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ حَدِّثْنَا بِحَدِيثِ خُطْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ... قَالَ أَكْتُبُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ خُطْبَةُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ نَصَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَبَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَبْلُغْهُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ قُرْبَ حَامِلٍ فَقِهِ لَيْسَ بِفَقِيهِ وَرَبَّ حَامِلٍ فَقِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ثَلَاثٌ لَا يُغَلِّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصَ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَالتَّصَبُّحَةَ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللُّزُومَ لِجَمَاعَتِهِمْ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمُ الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَهُمْ يَدُ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ يَسْعَى بِدِمَتِهِمْ أَذْنَاهُمْ فَكَتَبَتْهُ سُفْيَانُ ثُمَّ عَرَضَهُ عَلَيْهِ وَرَكِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَجِئْتُ أَنَا وَسُفْيَانُ فَلَمَّا كُنَّا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ قَالَ لِي كَمَا أَنْتَ حَتَّى أَنْظُرَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ فَقُلْتُ لَهُ قَدْ وَاللَّهِ أَلَزَمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ رَقَبَتَكَ شَيْئًا لَا يَذْهَبُ مِنْ رَقَبَتِكَ أَبَدًا فَقَالَ وَ أَيْ شَيْءٍ ذَلِكَ فَقُلْتُ لَهُ ثَلَاثٌ لَا يُغَلِّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصَ الْعَمَلِ لِلَّهِ قَدْ عَرَفْتَاهُ وَالتَّصَبُّحَةَ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَيِّمَةِ الَّذِينَ يَجِبُ عَلَيْنَا تَصْبِيحُهُمْ - مُعَاوِيَةَ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ وَيزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَ مَرْوَانَ بْنُ الْحَكَمِ وَ كُلٌّ مِنْ لَا تَجُوزُ شَهَادَتُهُ عِنْدَنَا وَ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ خَلْفَهُمْ وَ قَوْلُهُ وَاللُّزُومَ لِجَمَاعَتِهِمْ فَأَيُّ الْجَمَاعَةِ - مُرَجِيٌّ يَقُولُ مَنْ لَمْ يَصَلِّ وَ لَمْ يَصُمْ وَ لَمْ يَغْتَسِلْ مِنْ جَنَابَةِ وَ هَدَمَ الْكُعْبَةَ وَ نَكَحَ أُمَّهُ فَهُوَ عَلَى إِيْمَانٍ جَبْرَنِيلَ وَ مِيكَائِيلَ أَوْ قَدَرِي يَقُولُ لَا يَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَكُونُ مَا شَاءَ إِبْلِيسُ أَوْ حَزْرِيُّ يَنْبَرُّ مِنْ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ شَهِدَ عَلَيْهِ بِالْكَفْرِ أَوْ جَهْمِيُّ يَقُولُ إِنَّمَا هِيَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ وَحْدَهُ لَيْسَ الْإِيْمَانُ شَيْءٌ غَيْرُهَا قَالَ وَيَحْكُ وَ أَيْ شَيْءٍ يَقُولُونَ فَقُلْتُ يَقُولُونَ إِنَّ عَلَى بْنَ أَبِي طَالِبٍ (ع) وَاللَّهِ الْإِمَامَ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْنَا تَصْبِيحُهُ وَ لُزُومَ جَمَاعَتِهِمْ أَهْلُ بَيْتِهِ قَالَ فَأَخَذَ الْكِتَابَ فَخَرَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَا تُخْبِرُ بِهَا أَحَدًا».



بدین ترتیب هرچند برخی از این روایات می‌تواند به شناخت فضای ذهنی و تفکرات سفیان ثوری کمک کند، ولی سندهای هر چهار روایت اشکالاتی دارد. البته، همان‌گونه که اشاره شد، می‌توان راهکارهایی برای برون‌رفت از این مشکل در برخی از روایات پیدا کرد.

نکته دیگر آنکه، با چشم‌پوشی از اسناد این چهار روایت، نتیجه قطعی درباره تفکرات مذهبی سفیان ثوری به دست نمی‌آید، چراکه روایت اول نشان از اعتقاد خلاف ایشان راجع به تفکرات شیعی است؛ ولی روایت دوم از تمایل ایشان به جانب اهل بیت (ع) و محبتش به آنان حکایت دارد. روایت سوم و چهارم هم نشان‌دهنده زاویه او با اهل بیت (ع) است.

البته با اندکی دقت در متن هر چهار روایت می‌توان گفت هرچند سفیان ثوری در روایت دوم، علی (ع) را از نظر فضیلت بسیار بالا می‌دانسته و حتی گاه از حضرت علی (ع) به عنوان بافضیلت‌ترین صحابه پیامبر یاد می‌کرده است، ولی به ولایت و امامت اختصاصی آن‌ها پس از پیامبر (ص) قائل نبوده است. درباره عقاید سفیان ثوری نظر قطعی وجود ندارد؛ حتی می‌توان از برخی ادله و مؤیدات، رأی به مخالفتش با ائمه (ع) داد یا دست‌کم قائل شد که سفیان ثوری شخصیتی بوده که خود را مجتهد و صاحب رأی و نظر می‌دانسته و از اینکه رأی و نظرش مخالفتی با رأی و نظر ائمه (ع) داشته باشد باکی نداشته است که این می‌تواند دلیلی بر شیعه‌نبودن سفیان ثوری باشد.

## ۲.۴. مذمت‌شدن عملکرد سفیان ثوری از جانب معصوم (ع)

در این خصوص چند روایت بیان می‌کنیم:

**الف.** همان روایت کتاب کشی که در بحث قبل نخستین روایتی بود که نقل و بررسی شد (کشی، ۱۴۰۹: ۳۹۷-۳۹۳). اگر ثابت شود که این روایات کذب را سفیان ثوری به ائمه (ع) نسبت داده است، مذمت کلی حضرت صادق (ع) درباره راویان این احادیث کذب، شامل سفیان ثوری هم می‌شود؛ ولی اگر این مطلب ثابت نشود شمول مذمت امام صادق (ع) بر سفیان ثوری تحت الشعاع قرار می‌گیرد.

ب. روایتی در کتاب کافی (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۹۲/۱ و ۳۹۳)<sup>۱</sup> که در آن امام باقر (ع)، سفیان ثوری و ابوحنیفه را از مانعان هدایت مردم و جلوگیری‌کننده از دین خدا شمرده‌اند. سند این روایت به دلیل وجود خالد بن عمار محل اشکال است. برای برون‌رفت از این اشکال می‌توان دو راه پیشنهاد داد؛ نخست اینکه، می‌توان با چشم‌پوشی از سند این روایت و بر اساس شهادت کلینی راجع به صدور روایات موجود در کتاب کافی از معصومان (ع)، آن مشکل را حل کرد؛ دوم اینکه، در صورت پذیرش نظریه اصحاب اجماع<sup>۲</sup> و نیز قائل شدن به اینکه این نظریه شامل راویان باواسطه هم می‌شود، می‌توان بر این مشکل غلبه کرد.

## نتیجه

از نگاه شیعیان، امام معصوم (ع) جانشین بلافصل پیامبر (ص) در تبیین دین الاهی و هدایت مردم برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت است و بنا بر نص صریح ادله عقلی و نقلی اطاعتش بر همه واجب است، تا جایی که مبتنی بر برخی ادله، اطاعت نکردن از آنان نتیجه‌ای جز ضلالت و گمراهی و ورود در باطل به همراه نخواهد داشت.

با توجه به آنچه در این نوشتار تبیین و بررسی شد، دلیل متقن و محکمی بر تشیع سفیان ثوری وجود ندارد، مگر برخی روایات و دیدگاه‌های رجالی که به هیچ وجه قدرت عرض اندام در برابر روایات و دیگر دیدگاه‌های مخالف را ندارند؛ چراکه اتقان و فراوانی دیدگاه‌های علمای اهل سنت و شیعه راجع به سنی بودن سفیان ثوری جایی برای مطرح شدن نظریه شاذ و نادر شیعه بودن سفیان باقی نمی‌گذارد و توانایی مقابله را از آن سلب کرده است. همچنین، روایات متعدد درباره موضع‌گیری‌های منفی و مخالفت‌های سفیان با جانشینی و خلافت بلافصل معصومان (ع)، نوع پوشش و رفتار آن بزرگواران و نیز مذمت شدن عملکرد و رفتار سفیان از جانب امام (ع)، هر چند ضعف سندی دارد، ولی می‌تواند مؤیداتی قوی بر شیعه نبودن سفیان

۱. «عَلَيْ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السُّدِّيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ وَ مُحَمَّدَ بْنَ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى بْنِ فَضَالٍ جَمِيعاً عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ خَالِدِ بْنِ عَمْرٍاءَ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) وَ هُوَ دَاخِلٌ وَ أَنَا خَارِجٌ وَ أَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ فَقَالَ يَا سَدِيرُ إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعْلِمُونَا وَلَا يَنْهَمُ لَنَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَ إِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى ثُمَّ أَوْمَأَ يَبْدُوهُ إِلَى صَدْرِهِ إِلَى وَلَا يَتَنَا ثُمَّ قَالَ يَا سَدِيرُ فَأَرَيْكَ الصَّادِقِينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَنِيفَةَ وَ سُفْيَانَ الثَّوْرِيَّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ هُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ هَؤُلَاءِ الصَّادِقُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ بِلا هُدًى مِنَ اللَّهِ وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَدًا يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ (ص) حَتَّى يَأْتُونَا فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ (ص)».

۲. به دلیل وجود حسین بن علی بن فضال التمیمی در یکی از دو طریق روایت که از اصحاب اجماع به شمار می‌آید.

ثوری باشد. به عبارت دیگر، فارغ از اسناد احادیث و راویانش، خُرده‌گرفتن‌های او بر فعل معصوم و ادب سؤال و جواب کردن‌ها، در قامت فردی که به ردای تشیع ملبس باشد، نیست؛ اما با این حال، منکر جایگاه و شأن علمی و معنوی این بزرگواران به صورت مطلق نیست. در واقع، ترابط یا ارتباط بینابینی میان سفیان ثوری و امامان شیعه به بهره‌مندی‌های اندک از دریای معرفتی اهل بیت (ع) محدود است و به مرزهای تشیع و تبعیت از مقام امامت و ولایت معصوم (ع) نمی‌رسد.

در بحث ضعیف‌سندی این دسته از روایات هم می‌توان با راهکارهایی بر این مشکل غلبه کرد؛ به این صورت که در برخی از سندها به واسطه وثاقت و قوت برخی رُوات یا بر اساس مبنای اصحاب اجماع و در سندهایی که از کتاب کافی نقل شده است، به واسطه شهادت کلینی بر صحت و قطعیت صدور تمامی روایات موجود در کتابش از معصومان (ع)، می‌توان مشکل را تا حدودی مرتفع کرد. به‌علاوه، بنا بر تواتر اجمالی، تواطئ بر کذب در میان افراد در سند این روایات به حد صفر می‌رسد. به عبارت دیگر، احتمال تبانی بر کذب میان این افراد متعدد در سند روایات مختلف، اگر کاملاً منتفی نباشد، دست‌کم بعید به نظر می‌رسد و لذا می‌توان از آن روایات بهره جست.

از این‌رو، تنها چیزی که می‌توان درباره سفیان ثوری قائل شد این است که ایشان همانند بسیاری از بزرگان اهل تسنن از مشکات نورانی علم و عمل اهل بیت (ع) استناره داشته است. وی به امامت و خلافت بلافصل اهل بیت (ع) پس از نبی مکرم قائل نبوده، ولی با این حال از نظر علمی و معنوی آن‌ها را واجد احترام می‌دانسته و می‌کوشیده است در ارتباطات و مراوداتش با امامان شیعه تا جایی که با عقاید و افکارش منافاتی نداشته باشد، از آن بزرگواران بهره ببرد.

بر این اساس، و نیز با توجه به اعتقادات صوفیه که معتقدند در هر زمانی فقط یک قطب وجود دارد و تمامی صوفیه باید خود را به او متصل کنند و از نور وجودی‌اش بهره‌مند شوند و او را الگو و اسوه خویش قرار دهند، این پرسش مطرح می‌شود که: رفتار و عملکرد سفیان ثوری و شیوه مواجهه و ارتباطش با امامان معصوم (ع) و مخالفت‌های اعتقادی، سیاسی و... او با امامان معصوم (ع)، چگونه با این نگاه و اعتقاد صوفیه جمع می‌شود؟! آیا در پیش گرفتن این شیوه و نوع ارتباط سفیان ثوری با امامان معصوم (ع) با اعتقاد به قطبیت و الگوبودنشان قابل تصور است؟!

استضعاف هم از جمله موانعی است که افراد را از مقام و شأن اهل بیت (ع) غافل می‌کند. این غفلت در کیفیت ترابط و ادب مصاحبت و مرادوت آن‌ها با معصومان (ع) اثرگذار است. البته این واقعیت در قرون میانه اسلامی بیشتر لحاظ می‌شود و شاید نتوان از آن در توجیه عملکرد طبقه اول صوفیه، همانند سفیان ثوری که از معاصران امامان معصوم (ع) بوده‌اند، بهره جست.

## منابع

- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله (۱۴۰۴). شرح نهج البلاغة، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: مکتبة آية الله المرعشي النجفی، الطبعة الاولى.
- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی (۱۳۹۸). التوحید، تحقیق و تصحیح: هاشم حسینی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۳). معانی الأخبار، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن محمد (۱۴۰۶). تقریب التهذیب، تحقیق: محمد عوامة، دمشق: دار الرشید، الطبعة الاولى.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۷). الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه، تحقیق: عبد الرحمن بن عبد الله التركي، کامل محمد الخراط، بیروت: دار الرسالة.
- ابن حیون مغربی، نعمان بن محمد (۱۳۸۵). دعائم الإسلام، تحقیق و تصحیح: آصف فیضی، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ دوم.
- ابن داوود حلّی، حسن بن علی (۱۳۸۳). رجال ابن داوود، تهران: دانشگاه تهران.
- ابن عربی، محیی الدین (۱۴۲۹). فصوص الحکم، ترجمه: محمد خواجوری، تهران: مولا، چاپ اول.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (بی‌تا). الفهرست، بیروت: دار المعرفة.
- ابو نعیم، احمد بن عبد الله (بی‌تا). حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- اربلی، علی بن عیسی (۱۳۸۱). کشف الغمة فی معرفة الأئمة، تحقیق و تصحیح: سید هاشم رسولی محلاتی، تبریز: بنی هاشم، چاپ اول.
- استرآبادی، محمد بن علی (۱۴۲۲). منهج المقال فی تحقیق أحوال الرجال، قم: مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، الطبعة الاولى.
- امین، سید محسن (۱۴۰۶). أعیان الشیعة، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
- حلّی، حسن بن یوسف (۱۳۸۱). خلاصة الأقوال فی معرفة أحوال الرجال، نجف: منشورات المطبعة الحیدریة، الطبعة الثانية.
- خطیب بغدادی، ابو بکر احمد بن علی (۱۴۱۷). تاریخ بغداد، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الاولى.

- خالّل، محمد بن هارون (۱۴۱۰). السنة، تحقیق: عطیة الزهرانی، ریاض: دار الراءة.
- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۳). معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، بی‌جا: بی‌نا.
- ذهبی، محمد بن احمد (۱۴۱۴). سیر اعلام النبلاء، تحقیق: شعیب ارنؤوط، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- شوشتری، محمد تقی (۱۴۱۰). قاموس الرجال، تحقیق: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، الطبعة الثانية.
- طبری آملی کبیر، محمد بن جریر (۱۴۱۵). المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب (ع)، تحقیق و تصحیح: احمد محمودی، قم: کوشانپور، چاپ اول.
- طبری، ابن جریر (۱۳۵۸). المنتخب من ذیل المذیل من تاریخ الصحابة والتابعین، بیروت: مؤسسة دار الأعلمی للمطبوعات.
- طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵). مجمع البحرين، تحقیق: محمد حسینی اشکوری، تهران: مرتضوی، چاپ سوم.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۲۰). فهرست کتب الشيعة و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول، تحقیق و تصحیح: عبد العزيز طباطبائی، قم: مكتبة المحقق الطباطبائي، الطبعة الاولى.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۲۷). رجال، تحقیق و تصحیح: جواد قیومی اصفهانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم.
- عدهای از علما (۱۳۶۳). الأصول الستة عشر، قم: دار الشبستری، چاپ اول.
- عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۶). تذکرة الأولیاء، تهران: زوار، چاپ هفدهم.
- قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴). تفسیر القمی، تحقیق: طیب موسوی جزائری، قم: دار الکتاب، چاپ سوم.
- کشی، محمد بن عمر (۱۴۰۹). إختيار معرفة الرجال، تحقیق و تصحیح: محمد بن حسن طوسی، حسن مصطفوی، مشهد: دانشگاه مشهد.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). الکافی، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم.
- مامقانی، عبد الله (۱۴۳۱). تنقیح المقال فی علم الرجال، قم: مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث.
- مزّی، یوسف (۱۴۰۸). تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، تحقیق و تصحیح: بشار عوّاد معروف، بیروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانية.
- مظاهری، حسین (۱۴۲۸). الثقات الأخیار من رواة الأخبار، قم: مؤسسة الزهراء (ع) الثقافية الدراسية.
- مظفر، محمد حسن (۱۴۲۶). الإفصاح عن أحوال رواة الصحاح، تحقیق: مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث، قم: مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث، الطبعة الاولى.
- نجاشی، احمد بن علی (۱۴۰۷). رجال النجاشی: فهرست أسماء مصنفی الشيعة، تحقیق و تصحیح: سید موسی شبیری زنجانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- نمازی شاهرودی، علی (۱۴۱۴). مستدرکات علم رجال الحديث، تهران: فرزند مؤلف، چاپ اول.